

بررسی ادراک واقعیت در اندیشه ناصر خسرو (بر پایه نظریه خودشکوفایی آبراهام مزلو)

رضا جلیلی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد نیشابور

مهدی نوروز^۱

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد نیشابور

تاریخ دریافت مقاله: ۹۵/۸/۹؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۶/۸/۲۷

چکیده

مکتب انسان‌گرایی یکی از سه شاخه مهم روان‌شناسی در سده بیستم به شمار می‌رود. چهره شاخص این مکتب، «آبراهام مزلو» نام دارد که کوشید برخلاف مکاتب دیگر، به بررسی بهترین نمونه‌های انسانی بپردازد. تأکید او در این زمینه بر رفتارهای مثبت و مبتنی بر واقعیت انسان بوده است. مزلو ریشه رفتارهای آدمی را در نیازهای او دانسته است و برای آن سلسله‌مراتبی پنج‌پله‌ای تعیین کرده است که شامل نیازهای فیزیولوژیکی، ایمنی، عشق و تعلق، احترام و خودشکوفایی می‌شود. در این بین، توجه ویژه مزلو به خودشکوفایی، منجر به پیدایی نظریه‌ای به همین نام شده است. از دید او، خودشکوفایی تبلور خود انسانی در بالاترین سطح ممکن است. مزلو مؤلفه‌های متعددی برای چنین افرادی ذکر کرده که «درک بهتر واقعیت و برقراری رابطه آسان‌تر با آن» از جمله آن‌هاست. در مقاله حاضر، با روش توصیفی-تحلیلی، مؤلفه مذکور در اندیشه و زندگی ناصر خسرو بررسی شده است؛ چراکه او در پهنه ادب فارسی به عنوان چهره‌ای واقع‌گرا شناخته می‌شود و انسان جایگاهی رفیع و نقشی محوری در ساختار فکری وی دارد. مهم‌ترین شاخصه‌های «ادراک واقعیت» در زندگی و اندیشه ناصر خسرو که با نظریه مزلو همخوانی دارد، عبارت است از: «درک و داوری درست واقعیت و شناخت دقیق افراد دغلكار»، «شکستن سنت‌های کلیشه‌ای حاکم بر جامعه از راه اعتراض»، «توجه ویژه به منطق و استدلال»، «استقبال از پدیده‌های ناشناخته»، «نبود ثبات روحی و ذهنی در برخی موارد» و «روشنفکری و پژوهشگری».

واژه‌های کلیدی: ناصر خسرو، شعر، مزلو، سلسله‌مراتب نیازها، خودشکوفایی، درک واقعیت، جامعه

۱- مقدمه

انسان‌گرایی (Humanism Psychology) یکی از مهم‌ترین مکتب‌های روان‌شناسی است که اصول اولیه آن در سده بیستم میلادی طرح و شرح شده‌است. آنچه در این مکتب اهمیت دارد، ارزش نهادن به ویژگی‌های والا و خلاق انسانی است. در نتیجه، انسان‌گراها سعی می‌کنند با تکیه بر شاخصه‌های مثبت انسانی به یافته‌های علمی خود روایی بخشند. آن‌ها تأکید ویژه‌ای بر ارتباط خلاقیت با سلامت روانی، خودشکوفایی و کمال انسان دارند و معتقدند این متغیرها به لحاظ معنایی چنان به یکدیگر پیوند خورده‌اند که می‌توان آن‌ها را مفهومی واحد در نظر گرفت. بر این پایه، مزلو، خودشکوفایی را انجام درست‌کاری می‌داند که انسان در پی تحقق آن است و می‌گوید «آدمی می‌خواهد در هر کاری درجه یک باشد، یا در حد توان خود لایق باشد» (مزلو، ۱۳۸۶: ۹۱). به اعتبار این دیدگاه، انسانی که روان‌شناسی انسان‌گرا ترسیم می‌کند، با انسان مورد نظر مکتب‌های روان‌کاوی و رفتارگرایی تفاوت دارد و «نه روان‌کاوی و نه رفتارگرایی از استعداد بالقوه آدمی برای کمال و آرزوی او برای بهتر و بیشتر شدن از آنچه هست، بحثی نکرده‌اند» (شولتز، ۱۳۸۵: ۶). این در حالی است که در مکتب انسان‌گرایی، مؤلفه‌های خلاقیت، ارزش‌ها و نیازهای انسانی در درجه نخست روایی قرار دارند و می‌توان با تکیه بر قوای خلاق، کیفیت هستی آدمی را بالا برد و بهبود بخشید و در یک کلام، او را شکوفا و بالنده کرد.

یکی از نمایندگان برجسته این مکتب، آبراهام مزلو (Abraham Maslow) نام دارد. او بر این باور است که آدمی برای رسیدن به قله‌های رشد و تعالی نیازمند گذر از پنج مرحله است؛ زیرا هر یک از این مراحل در حکم عنصری سازنده برای کمال جنبه‌های گوناگون شخصیتی انسان به شمار می‌روند. در واقع، «ارضای نیازهای اساسی، پیامدهای گوناگونی به دنبال دارد که می‌توان آن‌ها را مطلوب، خوب، سالم و یا خودشکوفا نامید» (مزلو، ۱۳۷۲: ۱۴۳). این سلسله‌مراتب یا هرم که از سوی مزلو و به سال ۱۹۵۴ میلادی ابداع شد، معمولاً برای طبقه‌بندی انگیزش‌ها و نیازهای انسانی به کار می‌رود. در پایین این هرم، نیازهای سطح پایین‌تر قرار دارند که باید پیش از ظهور نیازهای سطح بالاتر ارضا شوند (Pardee, 1990: 5). در مجموع، نیازهای این هرم عبارت هستند از:

الف. نیازهای فیزیولوژیکی، بدنی یا زیستی: تعادل حیاتی یا کمبودهای حقیقی در بدن، مهم‌ترین این نیازها به شمار می‌روند و شامل نیاز به خوراک، هوا، آب، استراحت و... می‌شوند (ر.ک؛ سیف، ۱۳۹۰: ۲۳۴). در صورتی که به این نیاز توجه نشود، ممکن است

نیازهای دیگر موجودیت خود را از دست بدهند. از این رو، نیازهای زیستی در بالاترین سطح اولویت قرار دارند (Francis & Kritsonis, 2006: 2).

ب. نیاز به ایمنی: مزلو این نیازها را شامل «امنیت، ثبات، وابستگی، حمایت، رهایی از ترس، ... نگرانی و آشفتگی، نیاز به سازمان، نظم، قانون، محدودیت، داشتن حامی مقتدر و غیره» می‌داند (مزلو، ۱۳۷۲: ۷۴). امنیت روانی و جسمی در شمار مهم‌ترین نیازهایی هستند که در صورت فراهم نشدن، آدمی را با چالش‌های خطرناکی روبه‌رو خواهند کرد.

ج. نیاز به عشق و تعلق (نیاز اجتماعی): در این مرحله، آدمی آشکارا نبود عزیزان خود را پیرامونش احساس می‌کند. کسانی چون همسر، پدر، مادر، فرزند و ... در نتیجه، فرد در این مرحله به شدت تشنه برقراری پیوندهای عاطفی با مردم و پدید آوردن جایگاهی درخور خویش در خانواده است (ر.ک: سیف، ۱۳۹۰: ۲۳۴).

د. نیاز به احترام و عزت نفس: برآیند ارضای این نیاز، پیدایش حس سودمند بودن در آدمی است. در واقع، «ارضای نیاز به عزت نفس به احساساتی از قبیل اعتماد به نفس، ارزش، قدرت، لیاقت، کفایت و مفید و مثمر ثمر بودن در جهان منتهی خواهد شد» (مزلو، ۱۳۷۲: ۸۲). وقتی فرد به چنین صفات مثبتی متخلق شود، می‌تواند در اجتماع نقشی بایسته ایفا کند و عنصری پویا و نه منفعل باشد.

ه. نیاز به خودشکوفایی: پس از برآورده شدن جداگانه و پیوسته نیازهای چهارگانه یادشده، زمینه برای ظهور و به تبع آن، ارضای نیاز خودشکوفایی فراهم می‌شود. در این مرحله، فرد می‌خواهد توانایی‌های بالقوه خود را کشف کند و به کمک آن، آرمان‌های خویش را محقق سازد. مزلو عقیده دارد کسانی می‌توانند خودشکوفای شوند که با گذر از مراحل پیشین، همچنان از شخصیتی سالم برخوردار باشند. بر پایه دیدگاه مزلو، تنها یک درصد از مردم به چنین حالتی دست می‌یابند؛ زیرا غالب انسان‌ها در شناخت میزان توانایی‌های خود ناتوان هستند و به جای تکیه بر قابلیت‌هایی که دارند، عمدتاً از فرهنگ غالب پیروی می‌کنند و به این ترتیب، نیازهای شخصی نادیده گرفته می‌شود و فرد خود را در فرهنگ جامعه حل می‌کند. نکته دیگر آنکه نیاز به ایمنی، بیشتر مردم را از درگیر شدن با امور خطرناک برحذر می‌دارد و این امر، عامل مهمی در عدم ظهور خودشکوفایی در انسان‌ها محسوب می‌شود (ر.ک: سیف، ۱۳۹۰: ۲۳۴).



شکل ۱: سلسله مراتب پنج‌پله‌ای ابراهام مزلو

در میان این سلسله‌مراتب، خودشکوفایی به عنوان اوج نیازهای بنیادین آدمی مطرح است و دیگر نیازها در حکم مقدماتی برای رسیدن آدمی به این مرحله محسوب می‌شوند. بنابراین، با کنار هم قرار گرفتن نیازهای زیستی، ایمنی، عشق و تعلق، احترام و عزت نفس و ارضای بایسته آنها، ظرفیت‌های بالقوه انسان از نهانخانه وجود او سر برمی‌آورند و به ظهور می‌رسند و به عبارتی، شکوفا می‌شوند. مزلو بر این باور بود «که انسان‌ها برای خودشکوفایی، یک نیاز هوشیار دارند و می‌خواهند به کسی تبدیل شوند که می‌توانند باشند» (راتوس، ۱۳۸۸: ۶۳۱). او خودشکوفایی را فرایندی بی‌پایان و غایت می‌دانست که از پویایی باز نمی‌ایستد (Heylighen, 1992: 41). توجه ویژه مزلو به خودشکوفایی، منجر به پیدایی نظریه‌ای با همین نام شد. او در نظریه‌اش بر پانزده ویژگی و معیار مهم تأکید ورزیده که عبارت است از: ۱- درک بهتر واقعیت و برقراری رابطه آسان‌تر با آن. ۲- پذیرش خود، دیگران و طبیعت. ۳- خودانگیزگی، سادگی و طبیعی بودن. ۴- مسئله‌مداری. ۵- کیفیت کناره‌گیری و نیاز به خلوت و تنهایی. ۶- خودمختاری، استقلال فرهنگ و محیط، و اراده و عوامل فعال. ۷- استمرار تقدیر و تحسین. ۸- تجربه عرفانی یا تجربه اوج. ۹- حس همدردی. ۱۰- روابط بین‌فردی. ۱۱- ساختارمنشی مردم‌گرا. ۱۲- تشخیص بین وسیله و هدف، و نیک و بد. ۱۳- شوخ‌طبعی فلسفی و غیر خصمانه. ۱۴- خلاقیت. ۱۵- مقاومت در برابر فرهنگ‌پذیری و برتری نسبت به هر فرهنگ ویژه (ر.ک: مزلو، ۱۳۷۲: ۲۳۸-۲۱۶). مزلو در این نظریه به موضوعات انگیزشی مهمی پرداخت «که بر سخت کوشیدن برای رسیدن افراد به تمام استعدادها بالقوه، به عنوان اساس انگیزش انسان تأکید دارد که این استعدادها علاوه بر خودشکوفایی، انگیزه‌های دیگری را نیز در بر می‌گیرند» (ال‌پتری، ۱۳۸۲: ۹۵). نکته‌ای که در همه مؤلفه‌های پانزده‌گانه نمود دارد، مسئله شناخت است؛ شناخت انسان از خود، دیگران و دنیایی که در آن زندگی می‌کند. به این

اعتبار، هرچه گستره این معرفت فراخ‌تر باشد، به تبع آن، خودشکوفایی و کمال انسانی نیز جلوه و نمود بیشتری خواهد داشت.

با عنایت به مؤلفه‌هایی که مزلو بدان اعتقاد دارد، معمولاً زبندگان دینی، سیاسی، فرهنگی و ادبی هر قوم و کشوری در چهارچوب این نظریه می‌توانند نقد و بررسی شوند و می‌توان اندیشه و شخصیت آن‌ها را با این شاخصه‌ها سنجید و تطبیق داد؛ چنان‌که در میان آزمودنی‌های مزلو، شخصیت‌های برجسته علمی و ادبی نیز حضور داشتند (ر.ک: مزلو، ۱۳۷۲: ۲۱۲). در حوزه ادب فارسی، چهره‌هایی از این دست به‌وفور یافت می‌شوند، اما شخصیت‌هایی که در عین خودشکوفایی، واقع‌گرا باشند و انسان در منظومه فکری آن‌ها نقشی بنیادین داشته باشد، محدود هستند. در این بین، ناصر خسرو قبادیانی یکی از برجسته‌ترین نمونه‌هاست. از این رو، در مقاله حاضر، با تکیه بر روش توصیفی-تحلیلی، اندیشه و زندگی او با رویکرد به یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های نظریه خودشکوفایی مزلو، یعنی ادراک واقعیت و برقراری رابطه آسان‌تر با آن، بررسی و کاویده شده‌است.

۲- پیشینه پژوهش

در ارتباط با ناصر خسرو پژوهش‌های گسترده‌ای صورت گرفته‌است، اما تحقیقاتی که در آن، شخصیت و اندیشه شاعر از دریچه علم روان‌شناسی کاویده شده باشد، محدود است. از این بین، امیری خراسانی، صرفی و همکاران (۱۳۹۳) در مقاله خود با عنوان «بررسی توصیه‌های اخلاقی ناصر خسرو بر پایه هرم مزلو»، به تطبیق اندرزهای شاعر با پنج مؤلفه هرم نیازهای مزلو، یعنی نیازهای فیزیولوژیکی، ایمنی، عشق و تعلق، احترام و خودشکوفایی پرداخته‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که ناصر در میان نیازهای یادشده، بیشتر به خودشکوفایی و کمتر به عشق و تعلق اشاره کرده که این امر با عنایت به خردگرایی شاعر توجیه‌پذیر است. همچنین، دانیاری و نوری (۱۳۹۳) در مقاله خود با عنوان «اضطراب‌های هستی‌شناسانه ناصر خسرو» نشان دادند که بخشی از ذهنیت شاعر فارسی‌زبان همچون اگزستان‌سیالیست‌ها متوجه «بودن» و نگرانی حاصل از آن است که این امر باعث بالا رفتن درک انسان از هستی امور می‌شود؛ زیرا چنین ترسی نگاه آدمی را به طبیعت، دگرگون، و او را نسبت به موقعیت خود، هستی و مفهوم آن حساس‌تر می‌کند. در پژوهش‌های یادشده، «ادراک واقعیت» در اندیشه و زندگی ناصر خسرو از دریچه نظریه خودشکوفایی مزلو بررسی نشده که هدف مقاله حاضر، تحقق این خلاء پژوهشی است.

۳- ضرورت و اهمیت تحقیق

شخصیت ناصر خسرو به استناد قصیده‌های غرایبی که از او در اختیار داریم، به گونه‌ای است که می‌توان آن را از دیدگاه روان‌شناسی انسان‌گرا و نظریه خودشکوفایی مزلو سنجید. آنچه به پژوهش پیش رو اهمیت و روایی می‌بخشد، این است که با تکیه بر پژوهش‌های میان‌رشته‌ای، به‌ویژه ادبیات و روان‌شناسی، می‌توان به بخش‌های پنهان اندیشه و شخصیت چهره‌های برجسته ادبی توجه کرد و با این روش، منظومه فکری آن‌ها را با نگاهی تازه به بوتۀ نقد گذاشت. افزون بر این، معرفی ناصر خسرو به عنوان فردی خودشکوفای که از استعداد ویژه‌ای برای درک واقعیت‌های حاکم بر جامعه برخوردار است، او را به الگویی مناسب برای مخاطبان عام و خاص بدل می‌کند. ناصر با تکیه بر قوه ادراکش، به نقد کاستی‌های جامعه پرداخت و به سهم خود گام‌های مؤثری در تعالی حیات معنوی مردم برداشت. البته روشن است که سده‌ها پیش از تدوین نظریه خودشکوفایی مزلو، ناصر خسرو دیدگاه‌های خود را شرح و بسط داده بود. در نتیجه، بالندگی فکری و شخصیتی وی جدای از این نظریه هم اثبات‌شدنی است، اما نتیجه‌ای که از این تطبیق به دست می‌آید، ادله علمی محکم و شایسته استنادی برای نشان دادن خودشکوفایی و برجستگی او محسوب می‌شود.

۴- ناصر خسرو و ادراک واقعیت

۴-۱- درک و داوری درست واقعیت و شناخت دقیق افراد دغلكار

مزلو بر این باور است که «افراد خودشکوفای دنیای خود، از جمله دیگران را به‌وضوح [و] به صورت عینی می‌بینند، بدون اینکه پیش‌داوری‌ها یا پیش‌پنداری‌ها باعث سوگیری آن‌ها شود» (شولتس، ۱۳۸۵: ۳۵۱). این افراد توانایی بالایی در کشف و شناسایی شخصیت‌های جعلی، تقلبی و دغلكار دارند و به طور کلی، می‌توانند درباره اشخاص، درست و بایسته داوری کنند؛ به بیان دیگر، آن‌ها گروهی هستند که قادرند سریع‌تر و صحیح‌تر از دیگران به واقعیت‌های پنهانی یا مغشوش موجود در امور اجتماعی و سیاسی پی ببرند؛ زیرا این افراد بیشتر در دنیای واقعی و در طبیعت زندگی می‌کنند تا در انبوهی از مفاهیم، افکار انتزاعی، انتظارات، باورها و کلیشه‌هایی که اکثر مردم آن‌ها را با دنیای واقعی اشتباه می‌گیرند (ر.ک؛ مزلو، ۱۳۷۲: ۲۱۶-۲۱۸). نگاهی به دیوان ناصر خسرو نشان می‌دهد تصاویری که او در ارتباط با آدمی و جهان پیرامون ارائه داده، مبتنی بر شناخت درست او از واقعیت است، به طوری که این تصاویر می‌توانند مبنای تصمیم‌گیری‌های فردی و گروهی قرار

گیرند. شعر ناصر خسرو زاییده ذهن ناآرام اوست که تا ژرفای شخصیت، ذهن و اندیشه آدمی راه می‌یابد و فراز و نشیب زمانه و زندگی را به خوبی نمایش می‌دهد. به این اعتبار، توانایی ادراک ناصر خسرو شامل واقعیت‌های عینی و ملموس و در عین حال، ذهنی و انتزاعی است. شاعر با جهان پیرامون خود و انسان‌های حاضر در آن ارتباط دارد و بر این پایه، به تبیین اندیشه‌ها و نظرات خود می‌پردازد.

نخستین نشانه‌های ادراک صحیح واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی در اندیشه ناصر خسرو، با کناره‌گیری او از دربار غزنوی آشکار شده‌است. ناصر خسرو با وجود زندگی در فضای بسته‌ای که به عمد و آگاهانه از سوی کارگزاران حکومت عباسی پدید آمده بود و نیز حجاب عظیمی که در برابر واقعیت‌ها قرار داشت، موفق به تشخیص چهره دیوگون عباسیان و عمال آن‌ها شد و به تهی بودن مبانی حکومت این جماعت پی برد و ضمن جدا شدن از آن‌ها، با صراحت به انتقاد پرداخت و دمی از مبارزه با مفاسدشان دست برنداشت. «انتقادی که گاه، زبان شعری او را از حالت سادگی و پاکی تعبیر، به صلابت، خشونت، زمختی، بُرندگی و تیزی لهجه کشانیده‌است» (یلمه‌ها، ۱۳۹۳: ۴۰۹). در دیوان ناصر، به موارد بسیاری برمی‌خوریم که او بر باطل بودن خلیفه عباسی تأکید کرده‌است. این در حالی است که غالب مردم زمان او، تحت تأثیر تبلیغات آل عباس، سرگرم اطاعتی بی‌چون و چرا بودند و هرگز واقعیت را آنگونه که بود، نمی‌دیدند، بلکه از دید آن‌ها، واقعیت آن چیزی بود که حاکمان به این جماعت نشان می‌دادند. در چنین فضایی، ناصر با بینشی قوی که محصول درک و شعور بالای او بود، از قلابی و جعلی بودن خلافت عباسیان و نیرنگ ایشان آگاه شد و از هر فرصت و ابزاری برای اثبات بی‌کفایتی آن‌ها بهره برد. از این رو، دست از زندگی مرفه مادی کشید و دل به دریا زد تا با پیوستن به بحر حقیقت (به زعم وی)، روح ناآرامش را رام کند و به درک بهتری از واقعیت برسد. پیرو این نگاه، ناصر از خلیفه عباسی با نام‌هایی چون «شیطان و ابلیس» (ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۴۱۲)، «فرعون» (همان: ۵۱)، «خوک» (همان: ۳۴۴)، «کژدم» (همان: ۲۴۷)، «مار» (همان: ۲۹۹)، «دیو» (همان: ۳۵۱)، «سگ» (همان: ۴۳۶) و... یاد کرده‌است. در نتیجه، نشستن بر سفره چنین شخصی نارواست و هرگز به مهمانی وی نمی‌رود. فردی که همچون فرعون کینه‌جوی است و از انسان‌های آگاه می‌هراسد و کشتزار فکر اهالی خراسان را به شوره‌زاری بدل ساخته، به مثابه خوک و خار مانع رشد و شکوفایی مردم شده‌است.

«ز من معزول شد سلطان شیطان ندارم نیز، شیطان را به سلطان

سرم زیرش ندارم، مر مرا چه همی دانم که گر فربه شود سگ نگوید کس که ناکس جز به چاه است به مهمانیش نایم زانکه ناکس	اگر بر بُرد شیطان سر به سرطان؟ نه خامم خورد شاید زو نه بریان اگرچه بر شود ناکس به کیوان بخماند به منت پشت مهمان» (همان: ۱۰۶).
«فرعون روزگار ز من کینه جوی گشت چون کشاورز خوک و خار گرفت تخم دادی مرا که کشت کنم	چون من به علم در کف موسی عصا شدم» (همان: ۱۳۹). تخم اگر بفکنم بُود تاوان نفکنم تخم تو به شورستان» (همان: ۲۴۲).

به باور شاعر، اگرچه خلیفه عباسی بر منبر پیامبر تکیه زده است و خود را رهبر جامعه اسلامی می خواند، اما منصب او غصبی و جعلی است و روایی ندارد. ناصر خسرو با آوردن تمثیلی، کلامش را مؤکد می کند و می گوید:

«ز پیغمبر ما وصی حیدرست ز فرزند او خلق را رهبری است ز یاجوج و ماجوجمان باک نیست اگر سگ به محرابی اندر شود	چنین زین قیل شیعت حیدریم که ما بر پی و راه آن رهبریم که ما بر سر سد اسکندریم مر آن را بزرگی سگ نشمریم» (همان: ۵۰۵).
--	---

۲-۴- شکستن سنت‌های کلیشه‌ای حاکم بر جامعه از راه اعتراض

ناصر خسرو نخستین کسی است که ادب اعتراضی را در ادبیات فارسی بنا نهاد و توانست در این زمینه پیشگام دیگران شود. او برای این کار، «خردگرایی اومانیستی ایرانی (شیعی) را با نوعی واقع‌گرایی درآمیخت» (فرزاد، ۱۳۸۴: ۱۷۹). بی‌گمان زمانی چنین اندیشه خطیری در ذهن و زبان آدمی تجلی می‌یابد که با درک و دریافت درست از واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی حاکم بر جامعه، به ضعف‌های آن آگاه شود و بنا بر احساس مسئولیتی که دارد، آغاز به روشنگری نماید.

ناصر خسرو جان خود را از پیله دروغین و کلیشه‌ای باورهای غلطی که خانواده و جامعه پیرامون ذهن و اندیشه او تنیده بودند، رها ساخت و برای پرواز به اوج معنویت و رسیدن به شکوفایی حقیقی، از آن بیرون پرید. مزلو هم عقیده دارد این افراد «آمادگی بیشتری برای مشاهده واقعیت‌ها دارند تا اینکه تحت تأثیر... گروه فرهنگیشان قرار داشته باشند»

(مزلو، ۱۳۷۲: ۲۱۸). بر این پایه، او رفتار فرد خودشکופا را متفاوت از هنجارهای اجتماعی می‌داند (Francis & Kritsonis, 2006: 3). ناصر خسرو نیز هرگز تسلیم باورهای کلیشه‌ای گروه فرهنگی غالب نشد و تنها به مسائلی توجه می‌کرد که حقانیت آن در اثر مطالعه و خردورزی ثابت شده بود. او گاهی از میانی ادبی پذیرفته‌شده انتقاد می‌کرد و شاعران شعرفروش را نکوهش می‌کرد. نقدهای ناصر در سطحی کلان‌تر با فضای مسموم ادبی آن روزها ارتباط داشت که در اثر حمایت درباریان و همکاری شاعران منفعت‌طلب ایجاد شده بود. شعر که می‌توانست ابزاری سودمند در پیشبرد اهداف عالی اخلاقی و دینی باشد، به بازیچه‌ای در دست گروهی شعرساز منافق و اهل تزویر بدل شده بود. مضامین مدحی، خاصه مدح صله‌ای در آن سال‌ها به صورت کلیشه و سنتی بدیهی درآمد بود و غالب شاعران با ستایش‌های اغراق‌آمیز و دروغین در حق شاهان و امیران بی‌کفایت و منحرف، به مال و منالی رسیده بودند. در چنین شرایطی، ناصر خسرو با درک درستی که از رسالت حقیقی شاعر و واقعیت شعر داشت، به عرف ناپسند ادبی حاکم بر جامعه زمان خود حمله کرد و آن را نکوهش کرد. زمانی اهمیت این نگرش بیشتر برجسته می‌شود که بدانیم ناصر خسرو پیش از تحولات درونی و پیوستن به اسماعیلیان، یکی از شاعران مداح و مصاحب درباریان و امیران بوده‌است. بنابراین، تنها برخوردار از ذهنی پویا و اندیشه‌ای شکوفا باعث می‌شود یک فرد از بدنه گروه فرهنگی غالب که سال‌ها به آن تعلق داشته‌است، جدا شود و به راه و روشی دیگر گرایش پیدا کند و با دست کشیدن از عافیت دربار غزنوی، تن به سختی‌ها و خطرات سفر مصر دهد:

این ژرف‌سخن‌های مرا گر شعرا بید	«ای شعرفروشان خراسان بشناسید
فتنه غزل و عاشق مدح امرایید؟	بر حکمت، میری ز چه یابید چو از حرص
تا از طمع مال شما پشت دوتا بید	یکتا نشود حکمت مر طبع شما را
مانند ستوران سپس آب و گیابید	آب آر بشودتان به طمع باک ندارید
ای بی‌هده‌گویان که شما از فضلابید	دل‌تان خوش گردد به دروغی که بگویید
تزویرگرانند، شما اهل ریابید	گر راست بخواهید چو امروز فقیهان
جز کز خری و جهل چنین فتنه چرابید؟	ای امت بدبخت بر این زرق‌فروشان

(ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۴۴۷).

ناصر خسرو بر این باور است که سیرت و منش انسان‌های ستمکار، مبتنی بر هنجارگریزی و قانون‌شکنی است. در نتیجه، نباید به چنین اشخاصی اقتدا کرد. آنچه در

آخر نصیب پیروان افراد ستمکار می‌شود، هیچ است و زیانکاران حقیقی خواهند بود. ناصر خسرو چاره کار را در هنجارگریزی و پایان دادن به تقلید و پیروی کورکورانه می‌داند:

«ره و هنجار ستمکار همه زشت است ای خردمند مرو بر ره و هنجارش
هر که او بر ره گفتار رود، بی‌شک سوی مردار نماید ره گفتارش
مرد را چون نبود جز که جفا پیشه مارش انگار نه مردم، سوی ما مارش...
چه شوی غره به راهش چو همی بینی که همی غره کند گنبد دوارش؟
رنجه و افکار شوی زو که چو خارست او خارت افکار کند چون کنی افگارش»
(همان: ۱۲۲-۱۲۳).

۳-۴- توجه ویژه به منطق و استدلال

مزلو معتقد است افراد خودشکופا، توانایی بالایی در استدلال، فهم حقیقت، نتیجه‌گیری و منطقی بودن دارند و با چنین مؤلفه‌های اخلاقی، بیشتر در دنیای واقعی و در طبیعت زندگی می‌کنند تا در انبوهی از مفاهیم، افکار، انتظارات، باورها و کلیشه‌هایی که بیشتر مردم درگیر آن هستند (ر.ک: مزلو، ۱۳۷۲: ۲۱۷-۲۱۸). نگاهی به ساختار قصیده‌های ناصر خسرو نشان می‌دهد که شاعر در قریب به اتفاق موارد، با طی روندی منطقی، یکی پس از دیگری مقدمه‌چینی می‌کند تا در پایان، دیدگاه‌های مهمی را که در ذهن دارد، بازگو نماید. حقانیت خاندان پیامبر اسلام و نیز روایی آیین اسماعیلی و خلیفه فاطمی، مهم‌ترین برآیندهای سلسله‌مراتب منطقی سروده‌های ناصر محسوب می‌شوند. او از استدلال، برهان، منطق و دیگر ابزارهای قانع کردن مخاطب، برای تبلیغ اندیشه خود بهره برده است. به عنوان مثال، شاعر، در قصیده‌ای با عنوان «بگذر ای باد دلفروز خراسانی»، ابتدا از روزگار ناخوشایندی که در یمگان و دور از وطن تجربه کرده‌است، سخن می‌گوید و بیان می‌دارد که بی‌گناه در این سرزمین محبوس شده‌است:

«اندر این تنگی بی‌راحت بنشسته خالی از نعمت و ز ضیعت و دهقانی...
دل پُرانده‌تر از نارِ پُر دانه تن گدازنده‌تر از نال زمستانی»
(ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۴۳۵).

در ادامه، چرایی و عامل آوارگی خود را بازگو می‌کند و به انتقاد شدید از عباسیان اهریمن‌خو و کارگزاران آن‌ها می‌پردازد و از خیانت‌های این جماعت در حق اهالی خراسان سخن به میان می‌آورد و از ایشان با عناوین «بهانه‌جو»، «سپاه دیو»، «سگ کهدانی» و «سفیه» یاد می‌کند:

«پهنه‌جویان و جزین هیچ بهانه نه
چه سخن گویم من با سپه دیوان؟
پیش نایند همی هیچ مگر کز دور
نکند با سفها مرد سخن ضایع
آن همی گوید امروز مرا بددین
ای نهاده به سر اندر کله دعوی

که تو بدمذهبی و دشمن یارانی
نه مرا داد خداوند سلیمانی...
بانگ دارند همی چون سگ کهدانی...
نان جو را که دهد زیره کرمانی؟
که بجز نام نداند ز مسلمانی
جانت پنهان شده در قُرطه نادانی»
(همان: ۴۳۵-۴۳۶).

سپس از راه حلی (یعنی، پیوستن به اسماعیلیان و نهادن داغ مستنصر فاطمی بر سینه، پیشانی و جان) سخن می‌گوید که از دید او نجات‌بخش است و مقدمات رهایی مردم فریب‌خورده و ساده‌اندیش را فراهم می‌کند. بنابراین، نگاه او آمیخته به مسائل سیاسی و دینی است که این موضوع با توجه به مقام ناصرخسرو، یعنی حجت جزیره خراسان، بدیهی به نظر می‌رسد.

«گر تو را یاران زهاد و بزرگانند
من از استاد تو دیو و ز تو بیزارم
اگر از خانه و از اهل جدا ماندم
داغ مستنصر بالله نهادستم
گر بدو بنگری امروز یکی لحظت
چون تو بر سیرت و بر سنت دیوانی؟...
گفتم اینک سخن کوتاه و پایانی...
جفت گشته‌ستم با حکمت لقمانی...
بر بر و سینه و بر پهنه پیشانی...
طاعتی گردد و بیچاره و فرمانی»
(همان: ۴۳۶-۴۳۷).

منطقی که ناصرخسرو بر پایه آن به شرح و تحلیل دیدگاه‌های سیاسی، اجتماعی و دینی خود پرداخته است، رنگ و بویی مذهبی دارد. هدفی که شاعر برای تحقق آن می‌کوشد، برقراری حکومت اسماعیلیان در جزیره خراسان است و برای تحقق این هدف، از هر ابزاری که یاریگر او باشد، استفاده می‌کند. نگاه ناصرخسرو به مقوله‌های منطق و استدلال صرف و مطلق نیست و نمودی دینی و مذهبی دارد. از این رو، موضوعات منطقی و استدلالی شرح شده از سوی ناصر باید در چهارچوب آیین اسماعیلی بررسی و تحلیل شود.

۴-۴- استقبال از پدیده‌های ناشناخته

مزلو عقیده دارد افراد خودشکوکا از ناشناخته‌ها احساس ترس ندارند و در پی فهمیدن آن هستند. در نتیجه، به‌سادگی این مسائل را می‌پذیرند «و در مورد آن احساس راحتی دارند و اغلب حتی بیشتر از پدیده‌های شناخته‌شده مجذوب آن می‌شوند. آن‌ها نه تنها آنچه را که

مبهم و نامتشکل باشد، تحمل می‌کنند، بلکه به آن علاقه‌مند نیز هستند» (مزلو، ۱۳۷۲: ۲۱۸). ناصر خسرو نیز وقتی برای نخستین بار با موازین آیین اسماعیلی (پدیده ناشناخته) آشنا شد، بی‌آنکه از روی تعصب دینی و یا ترس از گمراه شدن، به ردّ و طرد آن بپردازد، به مطالعه در مبادی این مذهب پرداخت و پس از پژوهش‌ها و بررسی‌های گوناگون، حقانیت آن را بر خود محرز دید و با دوری از آیین کهن (پدیده شناخته‌شده) به آیین نو گرایید و جذب آن شد.

ناصر خسرو مذاهب شافعی، مالکی و حنفی را بررسی کرد (پدیده‌های آشنا) و پیروان این مذاهب را در پاسخ به پرسش‌هایش ناتوان یافت. بدین ترتیب، او راهی سفری سخت شد و با پارسیان، تازیان، هندوان، مانویان، صابئیان و دهریان (پدیده‌های ناآشنا) این پرسش‌ها را در میان گذاشت (ر.ک: نادری، ۱۳۸۹: ۳۳). تا اینکه مذهب اسماعیلی به زعم ناصر، پاسخ‌هایی درخور برای سؤال‌هایش ارائه داد و به جان تشنه علم‌آموز او آب حقیقت رسانید. ناصر در برهه دیگری از زندگی خود، این مسئله را تکرار نمود و آن، هنگامی بود که از خراسان رانده شد و به یمگان گریخت. با آنکه پای در محیطی ناشناخته و تجربه‌نشده می‌گذاشت، اما با شناخت درستی که از واقعیت‌های جامعه پیدا کرده بود (فساد و ناروایی عباسیان)، بر این ترس غلبه کرد و با تکیه بر توانایی‌های خود، با زندگی در یمگان انس گرفت و به درجه‌ای از شکوفایی رسید که محبوب قلوب ساکنان آن دیار شد. ناصر خسرو درباره اعتبار علمی خود در این سرزمین می‌گوید:

«مانده به یمگان به میان جبال
یکسره عشاق مقال منند
وز سخن و نامه من گشت خوار
نام سخن‌های من از نظم و نثر
گر شنوندی همی اشعار من
نیستم از عجز و نه نیز از کلال
در گه و بیگه به خراسان رجال
نامه مانی و نگارش نکال
چیست سوی دانا؟ سحر حلال
گنگ شدی رؤبه و عجاج لال»
(ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۳۴۷).

«ای حجت زمین خراسان تو
پنهان شدی ولیک به حکمت‌ها
از شخص تیره گرچه به یمگانی
هرچند قهر کرده غوغایی
خورشیدوار شهره و پیدایی
از قول خوب بر سر جوزایی»
(همان: ۸).

۴-۵. نداشتن ثبات روحی و ذهنی در برخی موارد

علی‌رغم وضعیت باثباتی که افراد خودشکوفای و آگاه به واقعیت دارند، ولی گاهی که شرایط ایجاد کند، می‌توانند «به‌راحتی بی‌نظم، نامرتب، آشفته، مبهم، مردد، نامطمئن، متزلزل، بی‌دقت و نادرست باشند (که همه این‌ها در لحظه‌هایی خاص در... زندگی کاملاً مطلوب‌اند)» (مزلو، ۱۳۷۲: ۲۱۹). نگاهی به دیوان ناصر خسرو نشان می‌دهد که او هم گاهی بنا بر اقتضائات روحی و جسمی و در اثر فشارهایی که از سوی دشمنان بر او وارد می‌شد و نیز شرایط سخت زندگی در یمگان، عنان از کف می‌داد و متخاصمان را به باد دشنام و ناسزا می‌گرفت. ناصر خسرو از ناصیبانی که از حرف حق رویگردان بودند و بدون آنکه سخنانش را بشنوند، او را به الحاد و بددینی متهم می‌کردند، نالان و غضبناک بود و به این دلیل، گاهی در سروده‌های خود از این جماعت با صفت‌هایی منفی یاد می‌کرد. دشتی در این زمینه می‌گوید تنها طرز فکر عوام نبود که ناصر خسرو را به ستوه می‌آورد و زبان او را به تعرض و پرخاشگری باز می‌کرد، بلکه عاملی که بیش از هر چیزی او را رنج می‌داد، آزار و ستم روزافزون ترکان سلجوقی بود که از هیچ ظلم و تجاوزی نسبت به مردم دریغ نمی‌کردند (ر.ک؛ دشتی، ۱۳۶۲: ۱۱۸). البته شایان ذکر است که بخشی از مهم‌ترین روشنگری‌ها و حکمت‌آموزی‌های شاعر در همین حالات تشویش و آشفته‌گی روی داده‌است:

<p>سیر نخواهد شدن از کافری ز آنکه نباشد عجب از خر، خری چند روی بر اثر سامری؟» (ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۵۴).</p> <p>زین قبل مر چشم کورش را به تو دیدار نیست طبع او خروار هست آر صورتش خروار نیست» (همان: ۳۱۴).</p> <p>سر مزن چون خر در این خانه خراب» (همان: ۴۱۰).</p>	<p>«هست شگفت آنکه همی ناصبی نیست عجب کافری از ناصبی ناصری! ای خر! سوی نار سقر</p> <p>«ناصری را چشم کور است و تو خورشید منیر نیست مردم ناصبی نزدیک من لابل خر است</p> <p>«این جهان الفنج‌گاه علم توست</p>
--	--

۴-۶. روشنفکری و پژوهشگری

آخرین ویژگی مهمی که مزلو برای انسان‌های خودشکوفای آگاه به واقعیت مطرح می‌کند، این است که آن‌ها بسیار «روشنفکر، پژوهشگر و عالم هستند» (مزلو، ۱۳۷۲: ۲۱۸). نمود این

مشخصه در اندیشه و شخصیت ناصر خسرو آشکارا دیده می‌شود، به طوری که معاصران او در این زمینه گفته‌اند:

«در علم ملل و نحل و کسب اطلاع بر مذاهب و ادیان نیز رنج فراوان برده‌است، و نه تنها مذاهب اسلامی را غور رسمی کرده، بلکه ادیان دیگر، مانند دین هندوان، مانویان، صابئین، یهود، نصاری و زردشتیان را نیز تحصیل کرده‌است و از کتاب زند و پازند مکرر صیحت می‌کند» (شهیدی، ۱۳۵۳: ۶۴۰).

افزون بر این، آثاری که شاعر در شماری از شاخه‌های علوم متداول آن روز، همچون ادب، حکمت و کلام از خود به یادگار گذاشته، سند محکم دیگری در تأیید این مطلب است. همچنین، ناصر خسرو بارها از خود با عنوان «حکیم» و «عالم» یاد کرده‌است و از عوام و خواص درخواست نموده با خواندن شعرهای او و تدبیر در آن، ظرف وجودی خود را از آب حکمت پر کنند و مقدمات لازم را برای رسیدن به درجات خودشکوفایی فراهم آورند (ر.ک: ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۹ و همان: ۴۰۹). دیوان ناصر خسرو مشحون از ابیاتی است که در آن از مقام شامخ علما تجلیل شده‌است و دانش‌اندوزی و حکمت‌آموزی به انحصار گوناگون ستایش و تبلیغ شده‌است:

«جهان است به آهن بیایدش بستن
 دو چیز است بند جهان: علم و طاعت
 تنت کان و جان گوهر علم و طاعت
 به زنجیر حکمت بیند این جهان را
 اگر چه گشاد است مر هر دوان را
 بدین هر دو بگمار تن را و جان را»
 (همان: ۱۰).

«هر که جان خفته را از خواب جهل آوا کند
 علم چون گرماست، نادانی چو سرما از قیاس
 مرد را سودای دانش در دل و در سر شود
 چو ننگ و عار نادانی به دل صفا کند
 خون رسوایی است نادانی، برون بیدش کرد
 از رگ دل پیش از آنک او مر تو را رسوا کند
 غدر و مکر و جهل، هر سه منکر اعدای تو آند
 زود باید مرد را کو قصد این اعدا کند»
 (همان: ۳۸۷).

«ز دانش یکی جامه کن جانت را
 که بی‌دانشی مایه کافری است...
 مگر جهل در دست و دانش دواست
 که دانا چنین از جهالت بری است»
 (همان: ۱۰۹).

ناصر خسرو به عنوان شخصیت علمی و دینی برجسته در جامعه، با تکیه بر ویژگی پژوهندگی و کنکاشگری، به تحلیل و تشریح مسائل گوناگون پرداخت و در نتیجه اقدامات او، بسیاری از مردم با واقعیت‌های جامعه آشنا شدند و به ماهیت اصلی حکومت‌های وقت

پی بردند. ناصر خسرو با ترویج مقوله‌های خردورزی و دانش‌آموزی، گام‌های مهمی در افزایش سطح آگاهی و شکوفایی فکری مردم جزیره خراسان برداشت.

۵- نتیجه

در میان مکتب‌های گوناگون روان‌شناسی، انسان‌گرایی جایگاه ویژه‌ای دارد. نماینده برجسته این مکتب، آبراهام مزلو، با ارائه نظریه خودشکوفایی گامی مهم در شناخت ابعاد مثبت و مبتنی بر واقعیت شخصیت انسانی برداشت. یکی از شاخصه‌های مهم این نظریه، درک بهتر واقعیت و برقراری رابطه آسان‌تر با آن است. از سوی دیگر، در میان چهره‌های ادبی فارسی‌زبان، ناصر خسرو شخصیتی واقع‌گرا به شمار می‌رود که آدمی در منظومه فکری او جایگاه مهمی دارد. تطبیق اندیشه و شخصیت او با مؤلفه‌های نظریه خودشکوفایی نشان می‌دهد که ناصر خسرو پیوسته تصویری مبتنی بر شناخت درست از واقعیت‌های عینی و ملموس و در عین حال، انتزاعی از جهان پیرامون خود ارائه داده‌است که این نگرش با دیدگاه‌های مزلو همخوانی دارد. یکی از نشانه‌های قدرت بالای شناخت شاعر نسبت به واقعیت‌های پیرامون، دیدگاه او درباره عباسیان و عمال غزنوی و سلجوقی آن‌هاست. ناصر خسرو با وجود اینکه چند دهه از عمر خود را در دربار غزنوی گذرانده بود، به واسطه قوه ادراک بالایی که داشت، به ماهیت فاسد این حکومت‌ها پی برد و ضمن گسستن از این جماعت، علیه آن‌ها مبارزه کرد. ناصر در ادب فارسی، نخستین شاعری است که نگرشی اعتراضی، انتقادی و سنت‌شکن نسبت به مبانی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، مذهبی و یا حتی ادبی حاکم بر جامعه دارد. موضوع دیگر، منطقی بودن افراد خودشکوفاست. نگاهی به ساختار قصاید ناصر نشان می‌دهد که او همواره سعی کرده‌است با یک روند منطقی و پلکانی، ابتدا مقدمه‌چینی کند و در پایان شعر، تفکرات خود را به مخاطب انتقال دهد و او را به یک نتیجه‌گیری وادارد. حقانیت خاندان پیامبر و نیز روایی مذهب اسماعیلی، مهم‌ترین برآوردهای سلسله‌مراتب منطقی قصیده‌های ناصر بوده‌است. طبق نظریه مزلو، افراد خودشکופا از ناشناخته‌ها ترسی ندارند و بیشتر از موضوعات شناخته‌شده به آن تمایل نشان می‌دهند. ناصر خسرو نیز در ابتدا پرسش‌های دینی و فلسفی خود را با امامان شافعی و حنفی (پدیده‌های آشنا) در میان گذاشت، ولی وقتی پاسخ درخوری نیافت، بدون هراس و با میل و شوق وافر به گفتگو با پیشوایان دین‌ها و مذهب‌های دیگر (پدیده‌های ناآشنا) پرداخت تا اینکه از طریق گرویدن به مذهب اسماعیلی، به آرامش و سکون فکری رسید. بر پایه نظریه مزلو، افراد خودشکופا گاهی

می‌توانند بی‌نظم، مردد، آشفته و متزلزل باشند. ناصر نیز گاهی به دلایل گوناگون، از جمله: دوری از وطن، شرایط سخت زندگی در یمگان، نادانی و تعصب ناصبیان و نیز جور و فریبکاری عباسیان و سلاطین غزنوی و سلجوقی عنان از کف می‌داد و با اندیشه‌ای آمیخته به آشفته‌گی و تزلزل شعر می‌سرود و به مخالفان می‌تاخت. در مجموع، با توجه به مباحث طرح‌شده، می‌توان گفت که ناصر خسرو با تکیه بر درکی درست، با واقعیت‌های موجود در جامعه ارتباطی منطقی برقرار کرد و با نیت روشنگری به بازگفت این مسائل پرداخت.

منابع

- ال پتری، هربرت (۱۳۸۲)، «ابراهام مزلو و خودشکوفایی»، ترجمه جمشید مطهری طشی، مجله معرفت، شماره ۶۹، صص ۹۴-۱۰۰.
- امیری خراسانی، احمد و صرفی، محمدرضا و ایران‌منش، محمدحسین (۱۳۹۳)، «بررسی توصیه‌های اخلاقی ناصر خسرو بر پایه هرم مزلو»، پژوهش‌نامه ادبیات تعلیمی، سال ۶، شماره ۲۲، صص ۱-۳۲.
- حلبی، علی اصغر (۱۳۷۶)، تاریخ علم کلام در ایران و جهان اسلام، چاپ دوم، تهران، اساطیر.
- حیدری، فاطمه (۱۳۹۲)، واژه‌نامه فلسفی و کلامی آثار منشور ناصر خسرو، تهران، زوار.
- دانیاری، کیانوش و نوری، علی (۱۳۹۳)، «اضطراب‌های هستی‌شناسانه ناصر خسرو (مقایسه دلهره و نگرانی ناصر خسرو و دلهره اگزیستانسیالیست‌ها)»، فصل‌نامه کاوش‌نامه، سال ۱۵، شماره ۲۹، صص ۲۵۷-۲۸۵.
- دشتی، علی (۱۳۶۲)، تصویری از ناصر خسرو، تهران، جاویدان.
- راتوس، اسپنسر (۱۳۸۸)، روان‌شناسی عمومی، ترجمه حسین ابراهیمی مقدم و همکاران، چاپ دوم، تهران، ساوالان.
- سیف، علی اکبر (۱۳۹۰)، روان‌شناسی پرورشی نوین: روان‌شناسی یادگیری و آموزش، تهران، دوران.
- شولتس، دوان (۱۳۸۵)، روان‌شناسی کمال، ترجمه گیتی خوشدل، چاپ سیزدهم، تهران، پیکان.
- شهیدی، سید جعفر (۱۳۵۳)، «افکار و عقاید کلامی ناصر خسرو»، بخش ۱، مجله یغما، شماره ۳۱۷، صص ۳۸-۶۴۵.
- فرزاد، عبدالحسین (۱۳۸۴)، «نقد و بررسی اندیشه خردگرایی و آزاداندیشی در شعر متنبی شاعر عرب و ناصر خسرو قبادیانی»، پژوهش‌نامه علوم انسانی، ش ۴۵-۴۶، صص ۱۷۵-۱۸۸.
- قبادیانی، ناصر خسرو (۱۳۸۴)، دیوان، به تصحیح و مقدمه مجتبی مینوی و مهدی محقق، چاپ ششم، تهران، دانشگاه تهران.
- مزلو، ابراهام اچ. (۱۳۷۲)، انگیزش و شخصیت، ترجمه احمد رضوانی، چاپ سوم، تهران، آستان قدس رضوی.

_____ (۱۳۸۶)، *زندگی در اینجا و اکنون؛ هنر زندگی متعالی*، ترجمه مهین میلانی، چاپ دوم، تهران، فراروان.

نادری، مرتضی (۱۳۸۹)، *دانای یمگان (مروری بر زندگی و آثار ناصر خسرو قبادیانی)*، با نظارت علمی منصور پهلوان، تهران، همشهری.

یلمه‌ها، احمدرضا (۱۳۹۳)، «بررسی و تحلیل مشابهت‌های فکری و شعری خیام و ناصر خسرو»، نشریه *ادب و زبان دانشگاه شهید باهنر کرمان*، سال ۱۷، ش ۳۵، صص ۴۰۳-۴۲۴.

Francis, Nedra H. & Kritsonis, William A. (2006), «A Brief Analysis of Abraham Maslow's Original Writing of Self-Actualizing People: A Study of Psychological Health», *Doctoral Forum; National Journal of Publishing and Mentoring Doctoral Student Research*, Vol. 3, No. 1, Pp. 1-7.

Heylighen, F. (1992), «A Cognitive-Systemic Reconstruction of Maslow's Theory of Self - Actualization», *Behavioral Science*, No. 37, Pp. 39-57.

Pardee, Ronald L. (1990), «Motivation Theories of Maslow, Herzberg, McGregor & McClelland. A Literature Review of Selected Theories Dealing with Job Satisfaction and Motivation», *To the Educational Resources Information Center (ERIC)*, Pp. 1-24.

